

بیشتر ساکنان کروی زمین، اصفهان را از طریق بناهای فاخر و فضاهای شهری روح‌افزا و ویژگی‌های ملموس و عینی برجسته‌اش می‌شناسند و تمام مصداق‌هایی که می‌شناسیم و می‌شناسند، حقیقتی محض هستند و ایران و ایرانی به آنان شهره می‌باشند. اما علاوه بر همه‌ی این مصداقی واضح و مبرهن، اصفهان را می‌توان به‌مثابه‌ی یک مفهوم در نظر گرفت. در این متن می‌کوشم درباره‌ی مفهوم اصفهان گفت‌وگو کنم. مفهوم اصفهان که در زیر مصداق‌های برجسته و درخشانش پنهان شده، مفهومی است همچون یک اسم معنا که در برگیرنده و در بردارنده‌ی معانی عمیق انسانی و نشانگر تحولات تاریخی و اجتماعی بخشی از اقوام ایران است.

در ابتدا تأکید می‌کنم نوشتن درباره‌ی اصفهان برای من که «اصفهان شناس» نیستم و پژوهش‌هایم در قلمرو معماری و شهرسازی ایران، سرزمین‌های دیگری را شامل شده‌اند ... اگرچه به نزدیک اصفهان رسیده‌اند، درکاشان و توابع آن زیسته‌اند و یک بار هم در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی برای پروژه‌ای دانشجویی چند ماهی به قمشه/شهرضا رفتم و از منظر شهرشناسی با این شهر آشنا شدم، هنوز و همچنان در اول وصف اصفهان مانده‌ام و گفت‌وگو درباره‌ی اصفهان کار صعبی است مبدا که خطایی بکنم.



این گفت‌وگو می‌کوشد به عنوان مکمل «اصفهان به مثابه‌ی مصداق»، «مفهوم» اصفهان را نیز یادآوری کند و مبارزه برای بازیابی و معاصر کردن هر دو وجه اصفهان را با ترکیب متعادل از دستاوردها و ملزومات تمدنی، هم در مصداق و هم در مفهوم تداوم بخشد.

فرا تر رفتن از مصداق‌های اصفهان

در همه‌ی این زمان‌ها که در جست‌وجوی دانش معماری و شهرشناسی ایران و دانش بومی سکونت و جلوه‌های هنر ایران بوده و هستم، اصفهان را یکی از اصلی‌ترین منابع معماری در مقیاس خرد و کلان، یکی از موثق‌ترین منابع کشاورزی و آبیاری، و یکی از پربارترین منابع هنر و موسیقی ایران می‌دانم و اگرچه تاکنون مستقیماً برای پژوهش، در اصفهان خیمه نزده‌ام اما همواره با این شهر آمیخته و از این شهر آموخته‌ام. اکنون می‌کوشم اندیشه‌ای نهفته را عیان کنم و آن را با علاقمندان به اصفهان در میان بگذارم.



در قلمرو معماری و شهرشناسی، چون درباره‌ی اصفهان سخن گفته می‌شود ـ سخنانی عمیق و آموزنده ـ معمولاً از مصداق‌های اصفهان می‌شنویم. تا آنجا که علاقمندان غیر اصفهانی اصفهان با شنیدن نام اصفهان بی‌درنگ در یاد و خاطرشان میدان نقش جهان و معابری چون چارباغ و عمارت‌های درخشانی چون هشت بهشت و ازین قبیل نقش می‌بندد.

هواداران غیر اصفهانی اصفهان با شنیدن واژه‌ی اصفهان، در خاطرشان زاینده‌رود آبدار زنده می‌شود و کوه صفّه و آن صنایع و بافته‌های ظریف. بسیاری با شنیدن نام اصفهان مزه و طعم دلپذیر گز پسته‌ای و بادامی، خاطره‌ی چشایی‌شان را شیرین می‌کند. با پذیرش بلاتردید همه‌ی این مصداقیق، اما واژه‌ی اصفهان را می‌توان هم‌طراز یک مفهوم مورد تفکر و الهام قرار داد؛ یک مفهوم چند معنایی، چند احساسی، با بی‌شمار حالت و عاطفه. درمقایسه‌ی شیراز با اصفهان، از پدر و پدربزرگم به خاطر دارم که برایم می‌خواندند:

شهر عقل است اصفهان و شهر عشق / هست شیراز نکوتر از
دمشق



اما این مضمون جانب انصاف را رعایت نکرده و مضمون
منصفانه‌تر درباره‌ی اصفهان این است که:

اصفهان را نیمی از جهان گفتند/ لیک نیمی از وصف اصفهان
گفتند

اما تصنیف من درباره‌ی مفهوم اصفهان برای آنها که امروز در
میان ما نیستند و برای ادامه‌ی گفت‌وگو با پدران و فرزندانم
چنین است:

اصفهان والاتر است از شهر عشق/ هفت شهر عشق را او در
نوشت
نیمه‌ی جانِ جهان است اصفهان/ کاش می‌شد فهم، جانِ
اصفهان

در تجربه‌های حضوری در اصفهان، به هنگام تدریس معماری ایران در دانشگاه هنر، متوجه شدم که واژه‌ی اصفهان، مفهومی فراتر از عقل و عشق را در بردارد. واژه‌ی اصفهان مفهومی است مملو از احساس‌ها و حالات بشری، احساسات و عواطفی که طی قرن‌ها توسط اقوام ساکن در جغرافیای اصفهان کشف شده و بر ذخیره‌ی آدمیت انسان اضافه کرده است. مفهوم اصفهان مفهومی گسترده و همه‌جانبه اما غیر قابل تجزیه است و بر همین اساس، دیرپاتر از مصداق‌هایش زیسته و خواهد زیست. اگرچه که دیرگاهی‌ست، مصداق‌های اصفهان، تکه‌تکه از بدن اصفهان بریده و نابود می‌شوند و انسجام مصداقی اصفهان را مخدوش می‌کنند. ضروریست با عزمی راسخ و عمومی در مقابل این تجاوز به جسم اصفهان که بخشی از جان اصفهان و ایران را شامل می‌شود ایستادگی کنیم.

در اینجا، قصد این نیست که «اصفهان» به عنوان نمادها و مصداق‌هایی درخشان از مجموع دستاوردهای تمدنی ایران کم‌اهمیت جلوه داده شود و اتفاقاً باید تأکید شود که برای پی بردن به مفهوم اصفهان و اصفهان به مثابه‌ی مفهوم، ضروریست از همین مصداق‌های اصفهان شروع کرد. مقصود این است که شناخت «مصداق‌های» اصفهان بدون درک «مفهوم» اصفهان،



شناختی است ناقص، به‌ویژه برای مدیران و مسئولانی که می‌خواهند در آمایش این سرزمین و در آرا پیرای این جغرافیای خیال‌انگیز نقشی مثبت ایفا کنند؛ و الا هر که تو بینی ستمگری و ایفای نقش منفی را می‌داند.

مفاهیم در تجربه‌ی عمارت هشت بهشت

از میان تجربه‌هایی که از حضور در اصفهان و مواجهه با مصداق‌های معماری و شهرسازی آن کسب کرده‌ام، مثالی می‌آورم:

از منسجم‌ترین و عالی‌ترین نمونه‌های معماری و شهرسازی که آگاهی عمیق هخامنشیان از رابطه‌ی متقابل و متعادل سرزمین و زندگی اجتماعی را به امروز ایران متصل می‌کند، تجربه اصفهان صفوی است. خوانندگان عزیز توجه دارند که معماری را نمی‌توان از طریق عکس و نقشه و نقل و قصه و تصویر به‌درستی دریافت. درک عمیق معماری از طریق «حضور» میسر است. با حضور در محضر بناهای هخامنشی شیراز و بناهای صفوی اصفهان تا آن حد که کیفیت و کمیت فضاها بر ما عارض و آشکار شود، درمی‌یابیم که معماران اصفهانی عمیقاً محضر بناهای هخامنشی را درک کرده و با زبان مختص به خود و با عمق و گستردگی بیشتر، آن را در معماری صفوی اصفهان منعکس کرده‌اند.



معماری ایران که بناها جلوه‌گاه آن هستند، یکی از فرزندان فرهنگ کشور کهنسال ما محسوب می‌شوند. معماری صفوی اصفهان فرزند رشدیافته و بالنده‌ی معماری هخامنشی است. معماران صفوی در برپایی عمارت هشت بهشت در مسیر تکامل و تعالی چهارطاقی‌ها در سرزمین ایران گام برداشتند و به احداث یکی از متکامل‌ترین و متعالی‌ترین چهارطاقی‌ها در قلمرو معماری ایران دست یافتند. عمارت هشت بهشت با تکیه بر الگوی چهارطاقی، سازمان فضایی پیچیده‌تری را نسبت به چهارطاقی‌های ساسانی داراست. بعلاوه در ترکیب با جلوه‌های زیباشناسانه‌ی عصر خود، موزون‌تر و باشکوه‌تر معماری زمانه را ارائه کرده است. این تعالی و تکامل الگویی را در مقایسه با فاصله‌ی زمانی بسیار طولانی از چهارطاقی ساسانی تا هشت بهشت اصفهانی، در فاصله‌ی مکانی نسبتاً کوتاهی از چهارطاقی نیاسر تا شترگلوی شاه‌عباسی در باغ فین و عمارت هشت بهشت در اصفهان می‌توان مشاهده و دنبال کرد. می‌توان دریافت که چهارطاقی‌ها بناهایی هستند که هم درون و هم بیرون را، هم زمان و هم مکان، معماری بخشیده‌اند. این بناها، فضا، چشم‌انداز و طبیعت را محدود و منقبض نمی‌کنند؛ چهارطاقی‌ها در سیر تکامل خود احساس‌های غنی‌شده و متنوعی را به حاضرین عرضه می‌کنند.



در طی قرن‌ها، مردمان ساکن در اصفهان، با ارائه‌ی یکی از متکامل‌ترین چهارطاقی‌های زمانه .. هشت بهشت .. موفق شدند مفاهیمی تازه از تجربه‌های زیستی و زیباشناسانه را تحقق بخشند؛ این‌گونه معماری اصفهان می‌تواند کاشف جلوه‌های تازه‌تری از ابعاد انسانی باشد. از زیر پوست شهر، مفهوم اصفهان به صدا در می‌آید که وجه عیان شهر، کاشف و معرف وجوه پنهان آدمی است.

کمتر تجربه‌ی معمارانه‌ای را به معنای سازماندهی آگاهانه و خلاق فضا در زمان و مکان مختص به خود می‌توان سراغ گرفت که هشت بهشت عرضه نکرده باشد. دوستان و علاقمندان اصفهان این تجربه را می‌توانند در سایر بناهای اصفهان صفوی و ماقبل آن تجربه کنند.

همه‌ی اینها را گفتم که بگویم مصادیق اصفهان بر جای خود حق و باقی است، اما اکنون و با شرح این تجربه دعوت می‌کنم که بر «مفهوم اصفهان» متمرکز شویم؛ اصفهان به مثابه‌ی یک مفهوم، یک مفهوم عمیق و بسیط، یک مفهوم گسترده، با لایه‌های متوالی، متمادی و تمام‌نشده‌ی از حالت‌ها، عواطف و احساسات بشری.

در تجربه‌ی گذار از چهارطاقی به هشت بهشت، با مفهوم تداوم خلاقِ حالاتِ کشف‌نشده‌ی انسان روبرو هستیم. یعنی جامعه‌ای که علیرغم هجوم‌های متوالی، بی‌وقفه برای تکامل و تعالی در حال کوشیدن است. الگوهای فضایی معماری ایران که از حال و هوای اقوام ساکن در ایران نشأت گرفته و در سرزمین‌های ایران فرهنگی رشد و نمو یافته بودند، در اصفهان با زبان روز معماری اصفهان در طی قرن‌ها و در هردوره، بیانی تازه، چندجانبه و عمیق‌تر یافته‌اند.

راه اصفهان و تداومِ تازگی

با تکیه بر توانایی و خلاقیت پیوسته‌ی اقوام ایرانی ساکن در اصفهان، با مفهوم نوآوری مداوم / تازگی مداوم روبرو هستیم؛ بیش از پانصد سال است که میدان نقش جهان نه تنها کهنه نشده بلکه هر زمان که بدان وارد می‌شویم نو و تازه است. این وضعیت میسر نمی‌شود اگر که ندانیم مفهوم اصفهان نمایانگر پیوندِ یگانه‌ی سرزمین، جامعه و معنای زندگی است. هرگونه خللی در سرزمین، «نوآوری مداوم» را به سمت «کج‌آوری مقاوم» سوق می‌دهد؛ آنچه امروز شاهد آن هستیم. [...]

برای مشاهده‌ی ادامه‌ی مطلب به کانال تلگرام آسمانه مراجعه کنید.